

بررسی عقده‌ی حقارت در شخصیت بوسهل زوزنی از خلال تاریخ بیهقی

زهرا ابراهیمی‌پور

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

حسن قوامی

عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی مشهد

چکیده

ابوالفضل بیهقی تاریخ نگار بی‌طرف و حق‌گویی است که از خلال تاریخ وی می‌توان با اطمینان در مورد شخصیت‌های تاریخی به داوری نشست. از جمله شخصیت‌های موثر در تاریخ وی، بوسهل زوزنی است که در تمام طول این تاریخ حضور دارد وی از عقده‌ی حقارتی رنج می‌برد که باعث می‌شود دست به چنان اعمال پستی بزند که نه تنها فوراً باعث فساد انگیزی شده بلکه در شکستهای آینده‌ی مملکت نیز اثر داشته است و این در حالی است که وی کمالات صوری فراوانی نیز داشته اما هرگز در صدد تهذیب نفس خود برنیامده است. در این مقاله بر آنیم تا آثار این عقده‌ی حقارت را در شخصیت وی بررسی کنیم.

کلید واژه‌ها: بوسهل زوزنی، عقده‌ی حقارت، انتقام جویی، دو به هم زنی.

انسان به طور فطری و غریزی خواهان محبت دیدن و در مقابل محبت کردن است (اولی مقدمه‌ی دومی است) و خصوصاً در تربیت کودکان باید به این نیاز اساسی پاسخ داده شود. "محبت به ذات و علاقه به خویش، خود یکی از نشانه‌ها و علائم مهم سلامت باطن و اعتدال روان به حسال می‌آید؛ از این رو انحراف از خط اعتدال و هر گونه کاستی و خللی که در علاقه‌مندی انسان به ذات خویش پدید آید، ضمن این که سلامت و بهداشت روان را مورد تهدید قرار می‌دهد، منشأ پیدایش صفات ناپسندی چون احساس حقارت

در نفس آدمی می‌گردد" (اسماعیلی یزدی، عباس، ۱۳۸۲:) و این یعنی تخریب شخصیت؛ که عواقب هولناک آن گریبان‌گیر جامعه خواهد شد.

در تاریخ بیهقی شخصیت بارزی که از این عقده رنج می‌برد، بوسهل زوزنی است که با وجود برخورداری از حسب و نسب و جاه و مال و نیز برخورداری از فضل و ادبیات و کمالات دنیوی، همیشه در پی آزار دیگران و به جان هم انداختن آن‌ها است. وی چون مقرب سلطان است در تصمیم‌گیری‌های مملکت شرکت دارد؛ اما بیشتر اوقات، سوء تدبیرها و غرض‌ورزی‌هایش نتایج بسیار بدی به همراه می‌آورد که حتی آثار آن در شکست‌های آینده‌ی سلطان مسعود دیده می‌شود. ریشه‌ی این فساد افکنی‌ها، همان‌طور که گفتیم، در عقده‌ی حقارتی است که با نهاد و فطرت وی پیوند محکمی خورده است و هر چند که عاقبت بد کارهایش دامن‌گیر خود او نیز می‌شود ولی قادر نیست خود را از شر این خوی بد، رها سازد.

ما در این مقاله بر آنیم تا جلوه‌های این اختلال روانی (عقده‌ی حقارت) را در شخصیت وی - از خلال تاریخ بیهقی - نشان دهیم آثار این اختلال عبارتند از:

انتقام جویی

"فرد مبتلا به عقده‌ی حقارت وقتی خود را فاقد امتیازات و ویژگی‌های مثبت دیگران می‌بیند و چون بر این باور است که قادر به رفع نقائص و کمبودهای خویش نیست و تلاش‌های خود را برای دورنگه داشتن آن‌ها از دید اطرافیان بی‌نتیجه می‌یابد، در صدد انتقام جویی برآمده، تنفر خود را از معاشران و اطرافیان با اقدامات انتقام‌جویانه ظاهر خواهد ساخت" (همان). حال این صفت انتقام جویی از جمله صفات بارز بوسهل زوزنی است. کینه‌توزی‌ها و انتقام‌کشی‌های وی در حد ریختن خون دیگران است یا گاهی کمترین حد انتقام برای او چنین است؛ به طوری که گاهی پس از مرگ افراد نیز این انتقام گرفتن‌ها ادامه می‌یابد نمونه‌ی این مورد، داستان حسنگ وزیر است که بوسهل پس از آن که حسنگ را در بدترین حالت‌های ممکن شکنجه و عذاب می‌کند و سرانجام پادشاه را وامی‌دارد تا مجوز قتل وی را صادر کند، آرام نمی‌نشیند و حتی پس از بردار کردن حسنگ مجلس شرابی ترتیب می‌دهد و با شادمانی و بی‌شرمی تمام، سر حسنگ را به عنوان نوباوه برای مهمانان می‌آورد (رک: بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۵۶: ۲۳۵).

وی ذاتاً شرور و بدخوست و اصلاً دل‌وی به حال کسی نمی‌سوزد و با اغراق کردن در اخلاق بد، نهایت پستی خود را نشان می‌دهد؛ چنان که حسنگ را برای مجازات به علی‌رایض (رام‌کننده‌ی اسب) می‌سپارد:

" چون حسنگ را از بست به هرات آوردند ، بوسهل زوزنی او را به علی رایض، چاکر خویش، سپرد و رسید بدو از انواع استخفاف، آنچه رسید؛ که چون بازجستی نبود حال و کار او را، انتقام‌ها و تشفی‌ها رفت...هر چند می شنودم از علی- پوشیده وقتی مرا گفت- که هر چه بوسهل مثال داد از کردار زشت در باب این مرد، از ده یکی کرده آمدی و بسیار محابا رفتی" (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۲۴-۳۲۲).

بوسهل از کوچک ترین امور حساب می کشد؛ دلیل انتقام گرفتن وی از حسنگ نیز دلیل بی اهمیتی است؛ زمانی که خواجه احمد حسن میمندی دلیل دشمنی بوسهل را از عبدوس می پرسد وی چنین جواب می دهد:

"این مقدار شنوده ام که یک روز به سرای حسنگ شده بود به روزگار وزارتش به دراعه و پرده داری از وی استخفاف کرده بود و وی را و بینداخته [خواجه احمد] گفت: ای سبحان الله! این مقدار شقر را در دل چرا باید داشت" (همان: ۲۲۶).

بی تابی وی در انتقام گرفتن از حسنگ به حدی است که حتی خواب از وی گرفته می شود؛ بیهقی می گوید:

" و از خواجه ی عمید عبد الرزاق شنودم که این شب که دیگر روز آن حسنگ را بر دار می کردند بوسهل نزدیک پدرم آمد، نماز خفتن. پدرم گفت: چرا آمده ای؟ گفت: نخواهم رفت تا آن گاه که خداوند بخشید که نباید رقعتی نویسد به سلطان در باب حسنگ به شفاعت. پدرم گفت: بنوشتمی اما تباه کرده اید و به جایگاه خواب رفت" (همان: ۲۳۱).

به قدری حیوان صفت است که به عکس العمل های بدیهی ناشی از انسانیت افراد می خندد؛ چنان که بیهقی از زبان ابوالحسن حربلی که دوست بوسهل بوده نقل می کند که در مجلس شرابی که بوسهل پس از مرگ حسنگ ترتیب داده بود دستور می دهد که سر حسنگ را پنهان از چشم مهمانان بر روی طبقی با درپوش به مجلس بیاورند؛ بوسهل در این مجلس به مهمانان می گوید:

" نوباوه آورده اند، از آن بخوریم. همگان گفتند: خوریم. گفت: بیارید... چون سر حسنگ بدیدیم، همگان متغیر شدیم و من از حال بشدم و بوسهل بخندید و با اتفاق شراب در دست داشت به بوستان ریخت و سر باز بردند" (همان: ۲۲۵).

جفا کاری و رنجاندن دیگران

زوزنی به هر که با وی ارتباط دارد، جفا می‌کند؛ نه زیر دستان خود را می‌تواند ببیند و نه بالا دستان خود را؛ از زیردستان انتقام می‌گیرد و از بالا دستان یا هم طرازان خود، به هر نحو ممکن، بدگویی می‌کند. نمونه‌ی زیر دستان وی حسنگ است که شرح آن در بالا آمد و از جمله‌ی بالادستان او بونصر مشکان است. وی به سودمندی، کارآمدی و توانایی افراد کاری ندارد؛ فقط تا حد امکان در صدد تخریب شخصیت هاست و این کار را ادامه می‌دهد تا جایی که سرش به سنگ بخورد و در این هنگام نیز ناچاراً دست از کار می‌کشد. وی حتی شخصیت موجّهی همچون بونصر مشکان را به دلیل احترامی که نزد سلطان دارد نیز نمی‌تواند ببیند و با تهمت زدن بر وی، امیر را وسوسه می‌کند که او را بازداشت کند که البته امیر موافقت نمی‌کند:

" و بوسهل زوزنی کمان قصد و عصبیت بزه کرد و هیچ بدگفتن به جایگاه نیفتاد تا بدان جایگاه که گفت: از بونصر سیصد هزار دینار بتوان استد سلطان گفت: بونصر را این زر بسیار نیست و از کجا استد؟ و اگر هستی کفایت او ما را به از این مال. حدیث وی کوتاه باید کرد که هم داستان نیستم که نیز حدیث او کنید" (همان: ۷۴).

شرارت و زعارت وی ادامه دارد به حدی که ابوالفضل بیهقی، هنگامی که نایب وی در دیوان رسالت است، به دلیل ناسازگاری وی ناچار به استعفا از دبیری می‌شود گر چه سلطان نمی‌پذیرد و به همین دلیل بوسهل را توبیخ می‌کند (همان: ۸۰۰).

زشت نامی به بار آوردن برای خود و دیگران

در این زمینه بیهقی در جریان ستاندن اموالی که امیر محمد به دولتیان و مردم داده بود- که با فکر و اصرار بوسهل زوزنی انجام شده بود- چنین می‌گوید:

" چندان زشت نامی افتاد که دشوار شرح توان کرد... بسیار مال شکست و به یک بار دلها سرد گشت و تنها بوسهل در این میانه بدنام شد و پشیمان شد و سودی نداشت" (همان: ۳۴۰).

آگاه بودن وی از نادرستی اعمال خود

نمونه ای از این مورد، ماجرای فروگرفتن خوارزم‌شاه آلتون‌تاش است که آن هنگام که تهمت راست و درست نبودن را بر او می‌بندد و از پادشاه می‌خواهد که او را براندازد، از او درخواست می‌کند که این تدبیر پنهان بماند (همان: ۴۰۲).

اظهار پشیمانی و معذرت خواهی دروغین

وی اگر ابراز پشیمانی می‌کند به دلیل ترس از بالا دست خود است و نه به دلیل پشیمانی واقعی؛ مانند اشتباهات مکرر و به دنبال آن معذرت‌خواهی‌های مکرر وی در داستان حسنگ وزیر خصوصاً در مجلسی که با حضور خواجه احمد حسن برای نسخه برداری از اموال حسنگ، قبل از بر دار کشیده شدن وی ترتیب داده شده بود (همان: ۲۳۱).

وی به حدی بد فطرت است که بعد از آن همه شکنجه‌ها، که به دلیل تضریب و فساد افکنی تحمل می‌کند، باز در داستان قتل مظفر طاهر شرکت می‌جوید و پادشاه را از این کار خود، بسیار آشفته می‌کند (همان: ۵۶۲).

اضطراب دائم از نتیجه ی اعمالش

با تاکید بر این اخلاق زشت و عدم تلاش وی در تهذیب نفس خود، به گونه ای این اخلاق بد در وجود وی می‌نشیند که تا آخر عمر از طرفی تدبیرهای سوء می‌کند و از طرف دیگر هراسان عواقب بد کارهای خود است و به حدی جفا کاری می‌کند که امیر دیگر حاضر نیست وی را ببخشد و شفاعت شافعان را در باب وی بپذیرد (رک: همان: ۸۷۸).

به جان هم انداختن دیگران برای محبوب کردن خود

تدبیر او در ستاندن اموال دولتی که امیر محمد به در باریان و دولتیان داده بود این بود که لشکریان را بر یک‌دیگر تسبیب کنند یعنی هم تدبیر وی خلاف است، هم روش و هم نتیجه ی آن..گر چه پادشاه بعداً از عمل به تدبیر وی پشیمان می‌شود و از محبوبیت بوسهل نزد سلطان کاسته می‌شود. (همان: ۳۴۰-۳۳۶)

خود نمایی و دروغ‌گویی

وی می‌کوشد تا با خود نمایی و دروغ‌گویی و نسبت دادن کارهای دیگران به خود، توجه اطرافیان را به خود جلب کند و بدین وسیله عیوب و کمبودهای خود را از دید آنان پنهان سازد و به همین دلیل هرگز آرامش ندارد پس از این که خواجه احمد حسن برای تصدی پست وزارت به درگاه مسعود آمد

"بوسهل زوزنی بادی گرفت که از آن هول تر نباشد و به مردمان می‌نمود که این وزارت بدو می‌دادند نخواست و خواجه را وی آورده است و کسانی که خرد داشتند دانستند که نه چنان است که او می‌گوید و سلطان مسعود داهی تر و بزرگ تر از آن بود که تا خواجه احمد بر جای بود، وزارت به کس دیگر دادی که پایگاه و کفایت هر کسی دانست که تا کدام اندازه است" (همان: ۱۸۸).

همیشه به دنبال ضعیف‌کشی است برای بزرگ جلوه دادن خود:

"همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی؛ این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی وانگاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم" (همان: ۲۲۱).

عیب‌جویی

وی چون خود را کوچک و حقیر می‌بیند و آن را برای خود عیب به حساب می‌آورد، همیشه در صدد گناهکار جلوه دادن دیگران است تا راه عذری برای عیب خویش باز یابد؛ به عنوان مثال دلایل وی برای فرو گرفتن افراد، چیزهایی است که به خود او هیچ ربطی ندارد اما برای توجیه پادشاه قابل قبول به نظر می‌رسد؛ مانند تهمت قرمطی بودن که آن را به حسنک وزیر نسبت می‌دهد (همان: ۳۳۶) و یا دلایلی که برای فرو گرفتن خوارزم‌شاه آلتون‌تاش ذکر می‌کند (همان: ۴۰۲).

شیطان‌صفتی و وسوسه‌گری

وی برای به انجام رساندن خواسته‌هایش شیطان‌صفتانه وسوسه و پافشاری می‌کند؛ به طوری که بالاخره راه خود را در دل سلطان باز می‌کند؛ در حالی که شاید رسیدن به آن هدف هیچ نفعی به حال او نداشته باشد و

فقط جنبه‌ی ارضای هوای نفس و دل خنک کردن داشته باشد. کلمات و اصطلاحاتی که بیهقی در مورد وی به کار می‌رود دقیقاً شیطان‌صفتی او را نشان می‌دهد. نمونه‌ها:

و به بلخ در امیر می‌دمید که ... (۲۲۴).

بوسهل در سر سلطان نهاده بود که خوارزم‌شاه آلتوتناش راست نیست" (۴۰۲).

حسادت و کینه‌توزی شدید

حسادت و کینه‌توزی وی گاه چنان شدید است که سلطان که خود از ابتدا بوسهل را عزیز و بزرگ داشته از او به طیب‌دربار، که یک شخصیت خشنی است، شکایت می‌کند و این مورد در ماجرای تهمت زدن‌های مکرر وی بر بونصر مشکان برای فرو گرفتن وی انجام می‌شود (همان: ۷۴).

با این که از کمالاتی نظیر حسب و نسب و حشمت و فضل و ادب و جاه و مال بهره‌مند است - و همین‌هاست که او را نزد سلطان وجیه و مقرب گردانیده، اما فقط در فکر دخالت در کار دیگران و بر آشفتن آنان است و چشم ندارد شادی و آرامش کسی را ببیند. بیهقی در تاریخ خود، هر جا که لازم شود، در ذکر کمالات بوسهل، حق مطلب را ادا می‌کند کمالاتی که هر کس داشته باشد باید مورد رشک و حسادت دیگران باشد؛ نمونه‌هایی از این تعریف‌ها:

"و بیشتر خلوت‌ها با بوسهل بود و صارفات او می‌برید و مرافعات، او می‌نهاد و مصادرات او می‌کرد و مردمان از وی بشکوهیدند و پیغام‌ها همه بر زبان وی بود و بیشتر از مهمات ملک" (همان: ۱۵۲).

در شعر و ادبیات نیز چنان سر آمد بود که بیهقی که خود ادیب‌قابلی است حسرت دسترسی و رونوشت برداشتن از اشعار او را می‌خورد (همان: ۸۰۰).

بی‌آبرویی و بی‌عاری

در راه رسیدن به هدف، از دست دادن هیچ چیز برایش مهم نیست به گونه‌ای که با اعمال خود باعث می‌شود بزرگان در مجالس رسمی به او توهین کنند؛ اگر چه این توهین‌ها تکرار شود، برای وی بی‌آبروشدن اهمیتی ندارد، او باید به هدف خود برسد. نمونه‌ی این مورد همان اتفاقات مجلس رونوشت برداری از اموال حسنگ است (همان: ۲۲۹).

طرد شدن از طرف دیگران

وی به دلیل پست فطرتی هایش مورد ملامت و لعنت دیگران قرار می‌گیرد پس از فاش شدن عمل ناپسند وی در مجلس شرابی که پس از بردار کردن حسنگ ترتیب داده و سرحسنگ را به عنوان نوباوه به مجلس آورده بود، مورد ملامت و لعنت دیگران قرار می‌گیرد (همان: ۲۳۶).

نیز توطئه‌ی وی برای قتل آلتون‌تاش خوارزم‌شاه که از ارکان دولت غزنوی شمرده می‌شد و آشکار شدن این توطئه، مسعود را در برکنار کردن وی از پایگاه قدرت مصمم‌تر ساخت (علی‌پور، منوچهر، ۱۳۷۶: ۱۰۶). وی سرانجام بر اثر سوء تدبیرهایش دست‌گیر شده و به زندان می‌افتد و سلطان پس از این ماجرا، احساس راحتی کرده و می‌گوید "مرد نمی‌گذاشت صلاحی پیدا آید" (همان: ۴۲۴). و در جای دیگر می‌گوید: "بوسهل هیچ شغل را نشاید مگر تضریب و فساد و زیر و زبری کارها را" (همان: ۵۰۰).

زوزنی آن قدر خطا کار است که حتی بی‌هقی که تاریخ نگار راست گو و مثبت‌نگری است و چند سال پس از مرگ وی مشغول نوشتن داستان حسنگ وزیر است از ذکر اعمال زشتی که بوسهل در این جریان انجام داده، بر خود نگران است زیرا می‌ترسد که دیگران با خواندن آن اعمال، وی را مغرض و زیاده‌گو بدانند: "و خواجه بوسهل زوزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آن که از وی رفت گرفتار؛ و ما را با آن کار نیست - هر چند مرا از وی بد آمد - به هیچ حال ... و در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان گویند شرم باد این پیر را بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند (همان: ۲۲۲-۲۲۱).

وارد کردن ضررهای جبران‌ناپذیر

بوسهل غیر مستقیم در شکست‌های آینده‌ی مملکت دخالت دارد دلایل سرد شدن دل‌های دیگران از پادشاه، همه به تدبیرهای سوء بوسهل برمی‌گردد. نمونه‌های این مورد، گرفتن اموال دولتی است که در زمان امیر محمد به صورت هدیه به درباریان داده شده بود که باعث شد سلطان مسعود بسیاری از هواخواهان خود را از دست بدهد (رک: همان: ۳۴۰-۳۳۶) نیز ماجرای فرو گرفتن خوارزم‌شاه آلتون‌تاش که گرچه از نیمه راه جلو آن گرفته می‌شود و مسعود در صدد دل‌جویی از آلتون‌تاش بر می‌آید ولی وی که یکی از نیروهای قدرتمند و با سیاست مملکت است را به خویشتن بدگمان می‌کند (رک: همان: ۴۰۲).

نتیجه: بیماری خطرناک عقده‌ی حقارت که به جان بوسهل زوزنی افتاده، سرمنشأ همه‌ی اعمال زشتی است که نامش با آن اعمال بلند آوازه! شده است. این بیماری، همچون خوره‌ای، تمام کمالات وجودی او را نیست و نابود می‌کند و مردی امام‌زاده، محترم، فاضل و ادیب را تبدیل به کسی می‌کند که جز تضریب و فساد افکنی را نشاید. وی چون در صدد تهذیب نفس خود بر نمی‌آید، سرانجام چنان اسیر این عقده می‌شود که به طور غیرارادی اعمال بد انجام می‌دهد و هراسان منتظر نتیجه‌ی سوء آن می‌نشیند؛ نتیجه‌ی سوئی که نه تنها گریبان‌گیر خود او می‌شود، بلکه غیر مستقیم آینده‌ی مملکتی را زیر و زبر می‌کند.

منابع و مآخذ

۱. تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، جلد، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶.
۲. پیر پارسای بیهقی، منوچهر علی پور، جلد، چاپ اول، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۶.
۳. نوجوان و تربیت، عباس اسماعیلی یزدی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲.